

رابطه بین «بازگشت سلطنت» و «بازسازی استبداد»

فرید اسدی دهدزی



کرد. بنابراین سعی می‌کنیم به طور تیتروار برخی نکات را یادآور شویم:

۱ - «جبهه ملی ایران» شاید از نخستین سازمان‌های سیاسی بود که در تمامی ادوار (از کودتای ۲۸ مرداد تا دی و بهمن ۱۳۵۷) نقش مؤثری در انقلاب ایران داشت. اما از فردای انقلاب نخستین جریانی بود که متوجه شد انقلاب ایران از آرمان و اصولش که همانا آزادی و استقلال و جمهوری

درباره «بازگشت سلطنت؛ توهم یا واقعیت؟»، در ابتدا باید به چند نکته اشاره کرد.

«جبهه ملی ایران» در دی، بهمن و اسفند سال گذشته، در اعلامیه و بیانیه‌های تحلیلی، مصاحبه‌های رسمی و نشریه درون سازمانی «پیام جبهه»، شاید از معدود سازمان‌هایی بود که خیزش اعتراضی مردم را به رسمیت شناخت و از اعتراضاتی که ناشی از نابسامانی و سوء مدیریت است، حمایت کرد. بنابراین به هر دو قلمرو یعنی هم سوء مدیریت و همچنین اعتراضات عمومی به طور مفصل پرداخته‌ایم.

با این همه نباید فراموش کرد که شعار مربوط به «رضا شاه» در دو شهر، بیشتر از همه جا مطرح شد، یکی شهر «خمین» زادگاه آیت‌الله خمینی و دیگری شهر «قم» بود. پرسش این است که چگونه در این دو شهر مهم سیاسی (ژئوپلیتیک) و تا حدی امنیتی، امکان برگزاری چنین تظاهراتی ممکن بود؟! گرچه فرض‌های مختلفی می‌توان مطرح کرد. اما به نظر می‌رسد که با توجه به جایگاه این دو شهر، خود دستگاه حاکمیت مبدع چنین حرکتی بوده است. فارغ از این که بخشی از جامعه چنین رویکردی دارد یا خیر. اما به نظر می‌رسد این گونه شعاردهی عملی مهندسی شده توسط حاکمیت و یا بخشی از دستگاه حاکمیت بود.

پیش از این که علل و دلایل این فرض را مطرح کنیم؛ به یاد بیاوریم که پیش از انقلاب، در چندین نوبت که موج جدید جنبش انقلابی در اواسط پاییز ۱۳۵۶ آغاز شده بود، با توجه به جنگ قدرتی که متناسب با تشدید بیماری شاه و ناکارآمدی سیستم، درگذشت اسدالله علم، و از سویی حذف برخی مهره‌های مهم قدرت از همه مهم‌تر هویدا و نصیری، شدت گرفته بود، قدرت‌های درون هیأت حاکمه برخی مواقع حتی سعی داشتند، به گونه‌ای از امواج جنبش انقلابی برای حذف رقیب بهره بگیرند. البته این روش در نهایت به تشدید موج انقلاب کمک می‌کرد و اساساً موجب حذف کل نظام سلطنت شد!

اگر فرض بگیریم حاکمیت در هدایت و مهندسی برخی شعارها نقش دارد، باید اهداف آن را هم بررسی

همه‌پرسی قانون اساسی را تحریم، بلکه در میتینگ مسالمت‌جویانه اعتراض دموکراتیک خود را بیان نمود. همانطور که یکماه پیش تر از همه‌پرسی قانون اساسی جمهوری اساسی (در ۱۱ و ۱۲ آذر ۵۸)، در مخالفت با تسخیر سفارت آمریکا (۱۳ آبان ۱۳۵۸)، اعتراض خود در طی بیانیه و اطلاعیه‌هایی اعلام کردیم. به نظر ما «تسخیر سفارت آمریکا» و «بحران گروگان‌گیری» از مراحل بود که با ایجاد آن بحران، زمینه‌های دیگر بحران‌ها، به ویژه حمله عراق به ایران فراهم شد. این‌گونه بحران‌ها و بحران‌سازی‌ها را از جمله عوامل بازسازی استبداد دانسته و می‌دانیم.

نقطه نهبی که آغاز استبداد تمامیت‌خواه بود خرداد ۱۳۶۰ بود، جبهه ملی ایران شاید تنها سازمان سیاسی بود که با روش‌های پرهیز از خشونت، مسالمت‌جویانه، قانون‌مند، دموکراتیک، در شمارگان مختلف ارگان جبهه ملی ایران به نام «پیام جبهه»، به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی زنده‌یادان دکتر مهدی آذر و اصغر پارسا و سردبیری دکتر حسین موسویان، تا آخرین شماره، تمامی مراحل بازسازی استبداد را یادآور شد و در آخرین بیانیه که مربوط به مخالفت به «لوايح» بود، ضمن مخالفت با این لوايح، چند موردی که موجب حذف «حق حاکمیت ملت» و به ویژه نظام «جمهوریت» می‌شد، بیان کردیم که شوربختانه در ۲۵ خرداد توسط هیأت حاکمه مورد سرکوب شدید

و حاکمیت ملت بود، فاصله می‌گیرد و رفته رفته به سمت یک نظام استبدادی دیگری می‌رود. دقیقاً چند روز پس از استعفای شادروان دکتر کریم سنجابی از وزارت امور خارجه و پیوستن چند تن از نیروهای خوش‌نام به شورای مرکزی از جمله دکتر غلامحسین صدیقی، اصغر پارسا و...، جبهه ملی ایران به این جمع‌بندی رسید که استبداد به شیوه‌های مختلف در حال «بازسازی» است و باید به شیوه‌های دموکراتیک مانع از این تولید دگرباره استبداد شد (اردیبهشت ۱۳۵۸). برای ثبت در تاریخ باید گفت که «حزب ملت ایران»، باوری به روند استبدادی شدن نظام نداشت، یا شاید آن‌زمان «ضرورتی» برای تقابل با آن نمی‌دیدند. به همین خاطر حزب ملت ایران به عنوان یکی از سازمان‌های مهم از جبهه ملی ایران جدا شد (ابتدای خرداد ۱۳۵۸).

به عنوان نمونه مراحل و سر فصل‌هایی از «بازسازی استبداد» که مورد اعتراض جبهه ملی قرار گرفت، به این ترتیب بود: از همان ابتدا ندهایی به پیش‌نویس قانون اساسی مطرح بود که جبهه ملی در چندین مرحله به ویژه در کتابچه‌ای نقد، نظر و پیشنهاد خود را اعلام کرد؛ با تغییر فرم مجلس خبرگان بجای مجلس مؤسسان، رسماً مخالفت کرد؛ با قانون اساسی مصوب آن مجلس مخالفت کرد و در نهایت نه تنها

قرار گرفتیم.

بنابراین ترم «بازسازی استبداد» تنها یک تفسیر تاریخی ما در زمان حال نیست، نظری بود که جبهه ملی ایران از همان بزنگاه انقلاب تا ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ دائماً یادآور می‌شد.

۲ - در بازسازی استبداد تنها نوعی دیگری از استبداد ایجاد نمی‌شود، بلکه استبداد یک استمرار است و از مرحله‌ای به مرحله دیگر، بازآفرینی می‌شود. در این مرحله ما از یک نظام استبداد سلطنتی به یک نظام استبدادی دینی گذر نکردیم بلکه برخی از مظاهر تاریخی استبداد در ایران به ویژه استبداد دوره پهلوی

کاشانی، خیابان فداییان اسلام، شهید نواب صفوی و ... فقط می‌ماند نام برخی سران دست راستی آمریکایی و انگلیسی، که با پوشش مرگ بر آمریکا و تسخیر سفارت آمریکا، ادامه دادن بحران گروگان‌گیری در ۴۴۴ روز، دقیقاً در روز سوگند ریگان (جمهوری‌خواه تداوم‌گر جریان آیزنهاور، نیکسون و ...) گروگان‌ها را به ریگان پیشکش کردند (اکتبر سوپرایز)، همچنین با مخالفت به پیشنهاد صلح و پایان یافتن جنگ، موجب ادامه جنگ شدند که در این راه باز گروه «ریگان و بوش» سود سیاسی و اقتصادی از طریق فروش اسلحه به ایران و عراق را بردند (ایران کنتر).

در جهان معاصر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر، هیچ امر نژادی، ژنتیک،

باوری و... موجب برتری و امتیازدهی به انسان‌ها نیست. اما در نظام سلطنت که مبتنی بر امری ژنتیک است، «نخست‌زاده‌گی» موجب بر سریر سلطنت نشانیدن پادشاه است. این موضوع در اندیشه سیاسی جدید ابطال شده، گرچه اجرا می‌شود اما در جهان امروز این اندیشه رفته رفته رخت بر بسته است. یا اساساً به گونه‌ای است که شاه هیچ نقشی نمی‌تواند داشته باشد.

نیز بازتولید شد. به عبارتی آن استبداد دوره گذشته «تداوم» و «تکامل» یافت.

نقطه عطف تاریخ استبداد دوره پهلوی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که در واقع استبداد در دوره محمدرضا شاه تثبیت شد. طی آن کودتا ثمره انقلاب بزرگی که در دوره مشروطه توسط نیاکان ما رقم خورد، در جنبشی بزرگ‌تر به نام «نهضت ملی ایران» به رهبری شادروان دکتر محمد مصدق، توسط سه ابر قدرت ایالات متحده، بریتانیا و حتی شوروی به وسیله عوامل داخلی، به ویژه دربار (شخص پادشاه و خاندان سلطنت)، بخشی از روحانیت و نیروهای تندروی مذهبی مانند آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بهبهانی و گروه فداییان اسلام و... سرکوب شد.

نهضت ملی ایران نه تنها سرمشق بسیاری از ملل دیگر برای استقرار آزادی و استقلال و حاکمیت ملی بود، بلکه یک نهضت جهانی بود. زیرا موجب انحطاط و انحلال ابرقدرتی تاریخی به نام «بریتانیای کبیر» شد و از سویی زمینه‌های یک دموکراسی فراگیر در تمامی ملل به ویژه ملل شرق بود. بسیاری از کارشناسان یکی از عواملی که مانع از تقویت بنیان دموکراسی در مشرق زمین شده، همین کودتای ۲۸ مرداد می‌دانند. بنابراین ریشه بسیاری از مصائب و مسائل را در کودتای ۲۸ مرداد می‌دانیم. پادشاه چند ماه پس از کودتا که قراردادی ابقول دکتر محمدعلی موحّد در کتاب خواب آشفته نفت قراردادی بدتر از داری یعنی «کنسرسیوم» را امضاء کرد، خیابان‌های اصلی شهر را به نام پیشگامان کودتا نامید؛ چرچیل، روزولت، آیزنهاور. در واقع این نام‌گذاری نماد و حتی پوششی برای وابستگی به غرب و ایالات متحده بود، به عنوان نمونه نیکسون و روزولت خارج از منافع سیاسی ناشی از کودتای ۲۸ مرداد، تا سال‌های سال از روابط اقتصادی پنهانی با ایران، به ثروت هنگفتی دست یافتند.

در بازسازی استبدادی که پس از انقلاب شکل گرفت. به عنوان نمونه بلافاصله پس از ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ توسط حاکمیت خیابان دکتر محمد مصدق، تغییر نام یافت. برخی خیابان‌های بزرگ شهر به طور نمادین به نام عوامل همان کودتا نام‌گذاری شد، آیت‌الله

قول یک دولت «ملی» را داده بودند. جریان‌های ملی به ویژه جبهه ملی از آن شعارها به واسطه سازگاری با اصول، پیشتیبانی کردند. «ملت» همان سخنان را شنید و در ادامه انقلاب از آن پیشتیبانی کرد.

۴ - دکتر محمد مصدق در مجلس پنجم (آذر ۱۳۰۴)، همان‌طور که خود گفته از این حیث با پادشاهی رضاخان مخالفت کرد، چون با آمدن یک نظامی بر سریر سلطنت، نه تنها نظام مشروطه و حاکمیت ملی تعطیل می‌شود بلکه با نظامی شدن قدرت سیاسی، یک نظام استبدادی مطلق سرکوب‌گر ایجاد می‌شود. اساساً هر طبقه و صنفی، قدرت را قبضه کند، پیامدی جز فساد و استبداد ندارد. به ویژه وقتی که قدرت نظامی که باید به کار دفاع از تمامیت ارضی و حراست از حقوق ملت باشد، تبدیل به هرم اصلی قدرت سیاسی شود نه تنها آن کارکرد اصلی خود (دفاع از میهن) را از دست می‌دهد، بلکه بجای به‌سامان کردن جامعه، موجب نابسامانی می‌شود. نه تنها مسائل و بحران‌های جامعه را حل نمی‌کند، بلکه خود مسئله‌ساز و بحران‌ساز می‌شود.

درباره «رضا شاه» گفته می‌شود که او ایران را «نوبین» (مترقی و مدرن) کرد. از دلایلی که می‌آوردند این است که او دستگاه نظامی را متحول کرد. اما در عمل دیدیم که آن «قشون متحدالشکل» در کار دفاع از کشور کارآرایی نداشت، نه تنها سرکوب می‌کرد که بجای ایجاد امنیت، امنیت کشور را به مخاطره انداخت (سوم شهریور ۱۳۲۰).

بنابراین رضاشاه الگویی است که (خارج از وابستگی به انگلستان)، اقتدارش وابسته به یک قدرت نظامی بود.

باز دکتر مصدق پس از قیام سی‌تیر ۱۳۳۱. زمانی که طبق قانون اساسی توانست «وزارت جنگ» را از شخص پادشاه گرفته و در حیطه هیأت دولت قرار دهد، طبق همان نگاه دموکراتیکی که داشت، وزارت جنگ را به «وزارت دفاع» تبدیل کرد. چون اساساً نه باید سر ستیز داشت، و نه منطبقه در دوران جنگ بسر می‌برد (مصدق این نکته را بارها گفته بود). عنوان «وزارت جنگ» تنها حاکی از جنگ و سرکوب داخلی است، ورنه دیدیم که در زمان دفاع از میهن، متأسفانه آن «قشون متحدالشکل» هیچ کاربردی نداشت.

آیا احیای سلطنت در ایران میسر است؟

درباره پرسش‌های میهن باید دو بخش را تفکیک کرد. یک بخش توصیفی و تبیینی و بخش دیگر تجویزی.

درباره احیای سلطنت در ایران و این که یک توهم است یا یک واقعیت؟، باید گفت که در کدام شرایط احیای سلطنت ممکن است؛ در شرایط «عادی» یا در شرایط «اختناق»؟! در شرایط عادی یعنی شرایطی که مبتنی بر «آزادی» بیان، قلم و آزادی احزاب، نشریات و به طور کلی پاسداشت حقوق شهروندی باشد، احیاء و بازگشت سلطنت ممکن نیست.

چون در این شرایط تمامی احزاب، از حقوقی برابر و ابزار رسانه‌ای به طور یکسان برخوردارند. وقتی آزادی به معنای واقعی باشد، فرآیند انتخاب به گونه‌ای دموکراتیک و منطقی رخ می‌دهد.

پیشنهاد جبهه ملی ایران همان‌طور که در نشریه «پیام جبهه»، بیانیه تحلیلی ۱۳ مرداد ۱۳۹۷، و گفت‌وگوهای مکرر آمده، «انتخابات آزاد برای برگزاری مجلس مؤسسان تدوین قانون اساسی» است.

انتخابات آزاد متضمن شرایط آزاد است. در شرایط آزاد سازمان‌ها و احزاب نظام الگویی خود را ارائه

باز اگر توجه شود یکی از جریان‌ها مهمی که در کودتای ۲۸ مرداد نقش مهمی داشت حزب زحمتکشان به رهبری مظفر بقایی بود که در جلد دوم خاطرات شادروان مهندس عزت‌الله سحابی به نقش بقایی و یار دیرینش حسن آیت در خبرگان قانون اساسی، اشاره‌هایی شده است.

این موارد تنها، مصادیق ظاهری است؛ برای درک بیشتر این مورد از بازتولید استبداد نیازمند یک واکاوی تحلیلی است.

۳ - در مورد بالا گفته شد که بسیاری از مظاهر استبداد گذشته به شکل نظام‌مندتری بازتولید شد. نه تنها خود استبداد که همان ارکان نظام سلطنت به گونه‌ای دیگر تداوم یافت. برای بسیاری از سران حاکمیت، آن نظام به عنوان الگو و آرمان شهر محسوب می‌شد.

به عنوان نمونه مرحوم محمد تقی فلسفی نه تنها از کودتای ۲۸ مرداد حمایت کرد، بلکه تا آستانه انقلاب ایران، از مبانی و ارکان نظام سلطنت و پهلوی دفاع می‌کرد. اما پس از انقلاب به یکباره ایشان به عنوان «الگو» قرار گرفت. به عنوان نمونه در میانه سال ۱۳۵۸ زمانی که رهبر انقلاب در فیضیه بودند، آیت‌الله فلسفی خدمت ایشان، ضمن یک سخنرانی نه تنها بر علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق سخن گفت، که از کودتای ۲۸ مرداد هم دفاع کرد، رهبر انقلاب هم به صدا و سیما دستور دادند این سخنان بدون کم و کاست نشر پیدا کند [۱].

بحث بر سر آزادی بیان نیست، بحث بر سر الگوسازی است که رقم خورد. یعنی بین الگوهای ملی (نهضت ملی ایران) و الگوهای اقتدارگرا، نه تنها الگوهای دیگری حاکم شد، بلکه الگوهای ملی حذف و سرکوب شدند. درحالی‌که پیش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ زمانی که با وزارت شادروان دکتر کریم سنجابی (وزارت امور خارجه) و شهید داریوش فروهر (وزارت کار) از اعضای ارشد جبهه ملی ایران، توسط دولت موقت مخالفت شد، این رهبر انقلاب بودند که برای ملی نشان دادن دولت، اصرار بر حضور این دو فرد در کابینه داشتند که در نهایت هم چنین شد. رهبر انقلاب تا بزنگاه انقلاب

می‌کنند، و مردم به برنامه‌های آنان رأی می‌دهند. در تعریف مجلس مؤسسان حاجت به گفتن نیست که مجلس مؤسسان یک مجلس حقوق‌مند و حقوق‌مدارانه است و نمایندگان همه شخصیت‌های حقوقی هستند. طبیعی است که حقوق‌دانان با امور واقع و واقعی روبرو هستند که حتماً به امکان‌پذیری آن فکر می‌کنند و روی آن بحث و فحص و نقادی می‌کنند.

برخی از مباحث مربوط به امکان بازگشت سلطنت به ترتیب زیر است:

۱- آیا در شرایط حاضر اساساً احیای نظام سلطنت پس از این همه انقلاب در جهان و این که رفته رفته در حال انقراض هستند، ممکن است؟ این پرسش اساسی است، قطعاً در مجلس مؤسسان «کثرت‌گرایی» و خردگرایی وجود دارد، نه فضای احساسی و متعصبانه که رسانه‌ها آن را به صورت «پمپاژ رسانه‌ای» و «دیکتاتوری جَو» ایجاد می‌کنند.

در جهان معاصر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر، هیچ امر نژادی، ژنتیک، باوری و... موجب برتری و امتیازدهی به انسان‌ها نیست. اما در نظام سلطنت که مبتنی بر امری ژنتیک است، «نخست‌زاده‌گی» موجب بر سریر سلطنت نشاندن پادشاه است. این موضوع در اندیشه سیاسی جدید ابطال شده، گرچه اجرا می‌شود اما در جهان امروز این اندیشه رفته رفته رخت بر بسته است. یا اساساً به گونه‌ای است که شاه هیچ نقشی نمی‌تواند داشته باشد.

۲- اساساً با تحول بشری کاری نداریم (که البته یک حقوق‌دان همه جوانب را می‌نگرد)، آیا در ایران این نظام سلطنت ممکن است؟ کدام سلطنت؟! اساساً «سلطنت» یک امر بومی، کلاسیک و منطقه‌ای (Local) است.

در اروپا همواره سلطنت مشروطه و قانون‌مند بود، اما در ایران چنین نبود، انقلاب مشروطه که موجب استقرار نظام مشروطه شد، باز با کودتاهای مختلف، اجرا نشد. سلطنت دوره پهلوی استمرار همان سلطنت خودکامه و مستبدانه تاریخی بود. اگر قرار است سلطنتی در ایران باشد، باید براساس وجود خاندان‌هایی باشند (به عنوان نمونه قاجار، زندیه، پهلوی و...) که مدعی باشند، الان کدام خاندان در ایران وجود دارند که مدعی سلطنت هستند؟ اگر فرض بگیریم قرار است نظام حاکم سلطنتی باشد و انتخاباتی برای سلطنت باشد، آیا دموکراتیک و منطقی است که فقط خاندان پهلوی مدعی، سلطنت باشند؟! البته پهلوی اساساً به لحاظ تباری خاندانی محسوب نمی‌شد و مانند بسیاری از سلسله‌ها با «کودتا» تکوین، سپس مستقر و تثبیت شد.

نکته دیگر این‌که باید پرسید اگر قرار است نظام سلطنت پهلوی حاکم باشد، آیا اساساً به دموکراسی و مشروطه پایبند هستند؟ یعنی قرار است این خانواده و جناب رضا پهلوی، مبتنی بر یک نظام مشروطه عمل کنند؟ اگر قرار است «تدوام‌گر» نظام پهلوی باشند، به هیچ عنوان رژیم پهلوی به نظام مشروطه پایبند نبود. رژیم پهلوی نه تنها پایبند مشروطه نبود، بلکه از ابتدا با بحران و کودتا، نظام مشروطه را تعطیل کرد.

اما اگر بخواهند یک نظام کلاسیک ایرانی فارغ از مشروطه را ابقاء کنند که احتمالاً هم چنین است، چون ایشان در این چهل سال در سیاست دخالت می‌کردند و الگوهایشان نظام مشروطه نبود، بلکه دخالت در سیاست بوده (به عنوان نمونه مصاحبه ایشان در «ایران اینترنشنال»)، در این شرایط دیگر نیازی به انتخابات و یک فرآیند دموکراتیک ندارند.

می‌توانند از روش‌های کلاسیک از طریق همسازي با قدرت‌ها برای سلطه و سلطنت خود بهره جویند.

۳- بنابراین حقوق‌دانان و دانشمندان علم سیاست، به امکان‌پذیری آن در عالم واقع نگاه می‌کنند. صرف‌نظر از علمی و درست نبودن، نظام سلطنت در جهان معاصر، به دلایل تاریخی، نظام سلطنت حتی در قالب مشروطه نیز در ایران، چیزی جز استبداد به ارمغان نیاورد. سلطنت مساوی بود با سلطه‌گرایی، سلطانیسم و توتالیتراریسم. انقلابی مشروطه یکی از انقلاب‌های مهم بود. نه تنها انقلابی بزرگ، بلکه قانون اساسی آن به قول زنده‌یاد «دکتر فریدون آدمیت» یکی از مترقی‌ترین قوانین مشروطه در عصر خود بود. با تمام این تفاسیر چون ما زمینه‌های تاریخی استبداد و استیلا بسیار زیاد داشتیم، سلطنت نمی‌توانست در قالب جدید خود را نوسازی کند، به همین خاطر به‌رغم پذیرفتن مشروطه توسط مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه با به توپ بستن مجلس، کودتایی را بر علیه مجلس کرد و موجب استبداد صغیر شد. به‌رغم پیروزی مشروطه، به واسطه ایجاد بحران‌هایی که صورت می‌گرفت، نظام نوپای مشروطه دچار شکاف و کم‌توان می‌شد. تا این‌که باز با کودتای رضاخانی در ۳ اسفند ۱۲۹۹، خود مشروطه دست‌آویزی شد، برای یک استبداد مطلق‌تر و سرکوب‌گر. دوره رضا شاه به مراتب از دوره مثلاً ناصرالدین شاه مستبدتر بود. زیرا استبداد شکل نوینی یافت و ابزار برقراری استبداد به مرور مترقی و سیستماتیک‌تر شد.

رژیم محمدرضا پهلوی در تداوم همان رژیم بود و تفاوت بنیادینی نداشت. تنها با توجه به معطوف بودن نظام سلطنت به میل و اراده فردی و خودکامگی مطلق

چرا این موضوع مطرح نمی‌شود که جامعه با دیدن هر دو نظام، به ویژه نظام حاضر (چون انتظار نگاه تاریخی از همه آحاد ملت آن هم در این فضای بسته فرهنگی نباید داشت)، به ضرورت یک نظام دموکراسی نرسیده‌اند؟ به باور من مردم به ضرورت دموکراسی رسیده‌اند، اما این‌که چگونه می‌توان به دموکراسی رسید، نیازمند یک شرایط عادی است که همه جریان‌ها، احزاب و نیروهای فکری و سیاسی بتوانند، راهکارهای خود را نشان دهند. به باور ما در یک فضای آزاد، نزدیک‌ترین نظام برای تحقق دموکراسی «جمهوریت» است.

فردی، تفاوت در نوع شخصیت این دو بود. اساساً یک مشکل سلطنت در ایران همین است که فرضاً اگر پادشاهی ظالم نبوده و به اصطلاح دیکتاتوری خوب باشد، باز معلوم نیست که پادشاه بعدی از همان خوی برخوردار باشد.

با توجه به «استبداد رضاشاهی» و حاکمیت متفقین تا اواسط دهه ۱۳۲۰، رفته رفته زمینه‌های نهضتی دیگر در راستای نهضت مشروطه با ابعادی جدیدتر، در اواخر دهه بیست، به نام نهضت ملی ایران، شکل گرفت. دکتر محمد مصدق، رهبر نهضت ملی ایران، و دیگر پیشگامان این نهضت، سعی کردند با نظریات جدیدتر به این نهضت شکل نوینی بدهند، بنابراین این نهضت نه تنها قصد داشت اهداف مشروطه را محقق کند که فرم جدیدی به مشروطه بدهد. این نهضت که توانست پیروزی‌های ملی و جهانی بدست آورد، اما باز با کودتا، ساقط شد. این کودتا همان‌طور که گفته شد یکی از نقاط عطف تاریخ ایران و جهان است. پهنای این کودتا که توسط سه ابر قدرت رقم خورد به خوبی

نمی‌توانست بدون استبداد و استیلا، پایدار باشد. یکی از ضرورت‌های پیدایی انقلاب ایران همین نظام «سلطنت» بود که به هیچ قانونی مشروط [ه] و ملزم نیست. اساساً مشکل اصلی را نه در فرد و نه دولتی خاص، بلکه باید در اساس سلطنت دید. این که سلطنت موجب سلطه، سلطه‌گرایی و استبداد مطلق است، موضع و موضوعی بود که نه تنها سازمان‌های سیاسی از جمله جریان‌های ملی بدان باور رسیده بودند، بلکه مورد اجماع آحاد ملت ایران بود و در شعارهای مردم ایران این نکته به خوبی دیده می‌شد (ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم نخست‌وزیر عوض میشه و...)، در شعار مردم ایران برگرفته از نهضت‌های پیشین از جمله نهضت ملی ایران بود.

به ویژه دو شعار «استقلال» و «آزادی» نشان از این بود که دو رکن اساسی نهضت و انقلاب‌های پیشین پاسخی نگرفته، پس از آن پیشنهاد یک نظام جمهوری خواهانه را در خواسته و شعارهای خود بیان

تا با راهنمایی‌های خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند.»
در حال حاضر نیز با این نوع سیاستی که در قلمروی فرهنگ، آموزش و پرورش، رسانه رسمی وجود دارد، امکان احیاء نظام سلطنتی و پهلوی در فرهنگ بخشی از جامعه، وجود دارد. به عنوان نمونه خبرسانی متناقض و متضادی که در زمینه کشف جسد رضاشاه (اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۷) در شهری مطرح شد، موجبات

حکومت امکان شناخت دقیق آن دوره را محدود و چه بسا مسدود کرده است. تنها راهی را که در رسانه‌ها ممکن کرده، یک فضای کاملاً یک‌سویه است. خود این موضع‌گیری از برخی جهات، قابل بررسی است؛ از یک سو وقتی گفت‌وگو و کثرت نباشد، وقتی بجای نگاه دموکراتیک رسانه‌ای، «تخریب» صورت گیرد، اول پیامد تخریب، تخریب خود همان رسانه رسمی است. طبیعی است که آن نظام نه تنها به عنوان نوستالوژی

کرد (اسلامی بودن پسوند معنایی داشت که مجال دیگری می‌خواهد). این شعار نشان داد، تنها حذف سلطنت ملاک نیست، بلکه نشان می‌داد جامعه یک نظامی می‌خواهد که به هیچ عنوان مبتنی بر خودکامگی، استبداد و سلطه نباشد. بلکه می‌خواهد نظامی مبتنی بر حاکمیت جمهور ملت باشد. این شعار بیانگر آن بود که سلطنت در ایران مساوی است با سلطه و سلطه‌گرایی. این بود که «جمهوریت» را جایگزین آن می‌دانست. این که چه رویدادهایی پس از انقلاب بر سر آن اهداف، اصول، آرمان‌ها آمد بحث دیگری می‌طلبد که بخشی از آن را در مقدمه اشاره کردم.

اما درسی که از انقلاب ایران گرفتیم این است که در فضای اختناق و خفقان، امکان بازسازی استبداد فراوان است. چون در فضای اختناق، امکان پدید آمدن از چاه به چاه زیاد است.

پیش از انقلاب، شاه نه تنها یک استبداد مطلق را حاکم کرد که امکان شنیدن و دیدن هر الگوی فکری و سیاسی را هم مسدود کرد. در این فضا طبیعی است که با توجه به نبود فضای آزاد، امکان کثرت‌گرایی و آزادی بیان و اندیشه و فضای گفت‌وگوی آزاد نیست. یکی از عواملی که ما در هر جنبش، تحول و حتی انقلابی همواره از یک استبدادی به نوع دیگری از استبداد، می‌رویم، به واسطه همین وجود اختناق و خفقان در نظام استبدادی پیشین است.

در این فضا امکان انتخاب و الگوهای فکری و سیاسی محدود است. نه تنها حافظه تاریخی دچار اختلال می‌شود، بلکه امکان برقراری ارتباط با تاریخ نامیسر می‌شود. در این مورد، امکان رجوع به مواردی از تاریخ که موجب روشنی و روشنگری در پرتو مسائل روز می‌شود، تا جامعه بهتر بتواند مسیر پیشروی را انتخاب کند، میسر نیست.

از این حیث دوره پهلوی، امکان شناخت آن جریاناتی که در ایجاد سنگین شدن فضای استبداد در دوره یا ادورای مؤثر بودند، ناممکن ساخت.

طبیعی است در یک نظام استبدادی جنگ قدرت پیش بیاید و چه بسا برخی از جریان‌ها همونا با قدرت، در دوره‌ای حذف و حتی سرکوب شوند. از خود رئیس دولت کودتاجی یعنی شخص «سرلشکر فضل‌الله زاهدی» می‌توان یاد کرد تا جریان «فداییان اسلام».

فداییان اسلام حدود ده سال از زمان ترور مرحوم احمد کسروی (۱۳۲۴) تا ترور نافرجام حسین علاء (نخست‌وزیر) (۱۳۳۴)، آزادانه آن‌هم به طور علنی جهت حذف جریان‌های مختلف (که مهم‌ترینش همراهی با کودتاجیان ۲۸ مرداد بود)، فعالیت می‌کردند، اما دیدیم که در نهایت چگونه به چه طرز جنایت‌باری حذف و سرکوب شدند.

چه بسا همین جریان در بیست و سی سال بعد، بتواند خود را به عنوان یک جریان پیشرو در انقلاب معرفی کند. و احتمالاً سرکوب، موجب تطهیر گذشته آنان در برخی اذهان شود.

شاه نه تنها با سرکوب آنان مرتکب جنایت شد، بلکه با ممانعت از مطالعه عقاید و فعالیت آنان و به پرسش گرفتن نیروها و جریان‌های فکری و سیاسی، در مورد آن دوره ده ساله (۲۴ - ۳۴)، موجب مطرح شدن آنان به عنوان یک بدیل گردید.

بنابراین در فضای اختناق و خفقان، امکان بازسازی استبداد و در حال حاضر بازسازی نظام سلطنتی واژگون شده در چهل سال پیش ممکن است. زیرا به فرض اگر قرار بر احیای سلطنت (به ویژه سلطنت پهلوی) باشد،

آیا جناب رضا پهلوی قرار است «تدوام‌گر» نظام پهلوی باشند؟ این رژیم نه تنها پایبند مشروطه نبود، بلکه از ابتدا با بحران و کودتا، نظام مشروطه را تعطیل کرد. اما اگر بخواهد یک نظام کلاسیک ایرانی فارغ از مشروطه را ابقاء کند که احتمالاً هم چنین است، چون ایشان در این چهل سال در «سیاست» دخالت می‌کردند و الگوهایشان نظام مشروطه نبود، بلکه دخالت در سیاست بوده، دیگر نیازی به انتخابات و یک فرآیند دموکراتیک ندارند. ایشان می‌توانند از روش‌های کلاسیک از طریق همسازی با قدرت‌ها برای سلطه و سلطنت خود بهره جویند.

یک پمپاژ رسانه‌ای نه برای دفاع حقوقی، بلکه برای مدرن جلوه دادن رضاشاه (اساساً با وی بود که ما به عصر مدرنیته قدم نهادیم!)، فراهم شد.

این در حالی است که دولت ناتوان‌تر از گذشته شده و تز نظامی‌سازی دولت و حکومت که در سال‌های جنگ (به ویژه سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷) توسط سران نظامی کشور مطرح بود، اکنون قوت بیشتری گرفته است. ضمن این‌که قدرت فعلی وارد عرصه جدیدی از ساختارسازی قدرت شده است. در این جو رسانه‌ای و تحول قدرت سیاسی در ایران، شاید بخشی از قدرت واهمه‌ای از طرح رضاشاه نوین نداشته باشد!

در پایان یک نکته که پیشتر هم آمد در میان گذاشته می‌شود؛ در دوره‌ای فضای این دو نظام حاکم دو قطبی در رسانه‌های درون‌مرزی و فرامرزی شکسته می‌شود که امکان بیان آزاد و آزادی برابر برای تمامی جریان‌های فکری و سیاسی فراهم شود. گرچه ما به توجه به ارزش بالای «استقلال»، در زمان برابری جریان‌ها از امکانات رسانه، به وابستگی اقتصادی رسانه و رسانه‌ها باورمندیم.

از سویی دیگر جدا از این‌که خطاهای مکرر نظام حاکم موجب ایجاد چنین نوستالوژی‌ای شده، رسانه‌ها خارج به روش دیکتاتوری جو، سعی بر تلقین آن نظام به شیوه‌های مختلف دارند. طبیعی است که این فرآیند از روی خردگرایی نیست. اما پرسش این است که چرا این موضوع مطرح نمی‌شود که جامعه با دیدن هر دو نظام، به ویژه نظام حاضر (چون انتظار نگاه تاریخی از همه آحاد ملت آن هم در این فضای بسته فرهنگی نباید داشت)، به ضرورت یک نظام دموکراسی نرسیده‌اند؟

به باور من مردم به ضرورت دموکراسی رسیده‌اند، اما این‌که چگونه می‌توان به دموکراسی رسید، نیازمند یک شرایط عادی است که همه جریان‌ها، احزاب و نیروهای فکری و سیاسی بتوانند، راهکارهای خود را نشان دهند. به باور ما در یک فضای آزاد، نزدیک‌ترین نظام برای تحقق دموکراسی «جمهوریت» است.

+مسئول سازمان جوانان جبهه ملی ایران

بلکه به عنوان یک آرمان‌شهر در نزد برخی از جامعه شکل بگیرد. از سویی نشانه‌هایی در رسانه‌های رسمی هست که با نشان دادن ابعاد ظاهراً مدرن و حتی دموکراتیک از برخی افراد سلطنتی و مهره‌های مهم، مستقیم و غیر مستقیم بخشی از جامعه را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. به عنوان نمونه اردشیر زاهدی که هم خود و هم پدر ایشان از سران کودتاجی کودتای ۲۸ مرداد بودند، در سریال «معمای شاه» نشان داده شد که در جلسه هیأت دولت (به عنوان وزیر امور خارجه) با حضور خود پادشاه، به تندزی از نبود آزادی‌های عمومی، رعایت حقوق بشر، و وجود فساد در دستگاه دولتی هشدار داد. در حالی‌که اصلاً چنین نبوده و نیست.

جامعه با نوع اختناق دوره پهلوی روبرو نیست، چرا که دسترسی به رسانه‌های مختلف بیشتر و آسان‌تر شده است. اما آن‌چه که مشهود است هر دو سوی رسانه‌ها یک سیاست مهم را دارند، و آن تحمیل و تلقین یک ایدئولوژی است. هر دو رسانه بیان یک‌سویه و وارونه از تاریخ دارند. این سو با ابزار سنتی تاریخ را مستندسازی می‌کند و سوی دیگر با ابزار شبه‌مدرن سعی بر مرئی‌سرایبی به گونه جدید و جذاب دارند.

برخی شبکه‌های برون‌مرز از هر روزنه‌ای برای «طلایی» بودن دوره پهلوی، بهره می‌گیرند، با برنامه و هزینه‌های کلان و تکنیک‌های به‌روز برای خود کسب اعتبار می‌کنند، از این سو هم علیرغم همه شعارها، یا بی‌تفاوت، یا نسبت به آن واکنشی ضعیف نشان می‌دهند.

پیش از انقلاب هم، نظام پهلوی با بستن فضای سیاسی، فکری، اندیشه و ... و از سویی دادن آزادی نسبی به نیروهای مذهبی زمینه یک نظام تئوکراسی را فراهم کرد، در نهایت هم پادشاه در نطق ۱۴ آبان ۵۷ دست‌نیز به علمای اعلام دراز کردند (دی به امید گفتمش داعی دولت توام / گفت دعا به خود بکن گر به نیاز می‌کنی - سعدی . چشم بیسته‌ای که تا خواب کنی حریف را / چونک بخت بر زرش دست دراز می‌کنی

مولوی) او گفت: «من اینجا از آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلامی و بخصوص مذاهب شیعه هستند، تقاضا دارم